

بازسازی هویت ملی؛ چرا و چگونه؟

گفت و گو با حسین رفیعی



تاریخ، تمدن و مذهب ایرانیان شکل گرفته است. سحابی، همان قدر با قرآن و احادیث آشناست که با تاریخ و تمدن ایرانی، در عین حال که تحولات و انقلابات قرن بیستم جهان را مطالعه کرده و در آن غور نموده است، تاریخ تحولات ایران بعد از اسلام و حتی پیش از اسلام را درک کرده و هضم نموده است.

۲- بیش از پنجاه سال تجربه فکر مطالعه و مبارزه و تماس با اقشار مختلف مردم را دارد.

۳- او به عنوان یک "مهندس با تجربه" با تولید، توسعه، صنعت و اقتصاد ارتباط عملکردی دارد و در کارخانه کار کرده است. گرچه از مطالعه و غور در مبانی تئوریک هم کوتاهی نکرده است.

۴- متخلق به اخلاق است، نه اخلاق رایج سرمایه داری بلکه اخلاق عمیق مذهبی. به عبارت دیگر، او یک "عارف عملی" است.

گاهی عصبانی می شود، ولی بلافاصله عصبانیت خود را جبران می کند. رنج فراوانی برده است و می برد، ولی این رنج ها بر قضاوت او تأثیر نمی گذارد. شهادت انتقاد از خود، اصلاح و تغییر نظرات خود را دارد. دینامیسیم او در کشف حقیقت نهفته است، نه در مطرح کردن خود. تسامح و تساهل، خوش بینی تا مرحله نقض آن و احترام به حقوق دیگران از ویژگی های اوست.

۵- در ۲۷ سال انقلاب، تجربه ای عمیق و وسیع آموخته است.

آقای مهندس سحابی در مقدمه ای که برای ویژه نامه چشم انداز ایران در بهار ۱۳۸۳ نوشته اند، بر این باورند که: "بازسازی وجدان ملی، نیاز واقعی ملت ماست." ممکن است بفرمایید منظور ایشان چیست؟

با تشکر از چشم انداز ایران که باز هم انگشت بر یکی از اساسی ترین و استراتژیک ترین مسائل ایران گذاشته است. اجازه دهید پیش از آن که به پرسش شما پاسخ دهم، نکته ای را درباره شخص مهندس سحابی و ویژگی های ایشان و مطالب ویژه نامه چشم انداز ایران نوروز ۸۳ بیان کنم. مشهور است که می گویند "آواز را به خاطر بسپار، نه آواز خوان را" من می خواهم بگویم که هم آواز را به خاطر بسپار و هم آواز خوان را. مهندس سحابی دارای ویژگی های زیر است:

۱- شاگرد مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی و دکتریدالله سحابی و هر سه آنها شاگرد مصدق و مصدق خود هم دوره مدرس و فروغی و مدرس و مصدق خود متأثر از امیرکبیر و قائم مقام. به عبارت دیگر، شخصیت فکری و فرهنگی مهندس سحابی در فضای ایرانی-اسلامی شکل گرفته است. او امروز وارث سلسله ای از سیاستمداران، روشنفکران و متفکران مسلمانی است که در صد و پنجاه سال گذشته در ایران و تحت تأثیر مستقیم فرهنگ،

شورای انقلاب، دولت موقت، صلح در کردستان، نمایندگی مجلس، تدوین قانون اساسی، مدیریت سازمان برنامه، ریاست سازمان صنایع ملی و تدوین قانون حفاظت از صنایع ملی، انزوا، زندان و...

۶. مهندس سحابی، برخلاف خیلی از روشنفکران، در تمام دوران عمر فعال خود، دغدغه توسعه، اقتصاد و عدالت اقتصادی جامعه را داشته است. در میان روشنفکران ما رسم مطالعه روی اقتصاد و توسعه وجود نداشته و هنوز هم ندارد. مرحوم جمال زاده، داستان نویس مشهور و معروف ایرانی در اواخر جنگ جهانی اول (۱۹۱۸، ۱۹۱۴) کتابی با عنوان "گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران" نوشت که در برلن چاپ شد. (این کتاب در ایران، حتی تا سال ۱۳۳۵ شمسی، یعنی با چهل سال تأخیر چاپ نشد.) در این کتاب اطلاعات و تحلیل های مفیدی در رابطه با اوضاع اقتصادی ایران وجود دارد. مرحوم جمال زاده، دیگر درباره اقتصاد ایران سخن نگفت و داستان نویسی را پیشه کرد و می دانید که بسیار مشهود و معروف شد و یا از صاحب نظران در قید حیات، دکتر سروش، در اوایل دهه ۱۳۶۰ در کنفرانسی در ژاپن مقاله ای در رابطه با مصرف زدگی و توسعه ایران ارائه داد که بسیار مفید و ارزنده بود ولی دیگر در این رابطه ها سخن نگفت. برعکس، مهندس سحابی همچون شریعتی و آیت الله طالقانی، در تمامی عمرش دغدغه اقتصاد و عدالت داشته است و مرتباً سخن گفته است. یکی از کارشناسان برجسته سازمان برنامه - آقای مهندس بیانی - می گفت که وقتی مهندس سحابی ریاست سازمان برنامه را به عهده گرفت، بر ما معلوم شد که اطلاعات وسیعی از اقتصاد و توسعه دارد و در ضمن برخلاف دیگر روسای سازمان برنامه در بعد از انقلاب، به سخن کارشناسان گوش می کرد و به نظرات آنها توجه می کرد. به نظر می رسد که روشنفکران ایرانی

کسرشان خود می دانند که درباره مسائل ملموس اقتصادی سخن بگویند. اگر مرحوم جمال زاده و دکتر سروش کارهای خود را در این زمینه ادامه می دادند، وضع ما بهتر از حالا بود.

اینها را گفتم تا خوانندگان جوان نشریه بدانند که "آوازخوان" چه کسی است، آن وقت بهتر خواهند توانست "آواز" را بفهمند، رد یا قبول و یا اصلاح کنند. حال برمی گردم به پرسش شما.

من دو تجربه شخصی خود را بیان می کنم. در سال ۱۳۶۰ مدیر دولتی شرکت "هوخست" ایران شدم که بعد "کیمیدارو" نام گرفت. شورای انقلاب کارخانجات دارویی بین المللی را در ایران - به درستی - ملی اعلام کرد تا دست مافیای دارویی جهانی را از این بازار کوتاه کند. این که این برنامه موفق

نشد، مسئله دیگری است که به بحث ما مربوط نمی شود. موقعی که من به کارخانه کیمیدارو رفتم، کارکنان آنجا می گفتند که مدیر کارخانه یک استوار بازنشسته ارتش آلمان به نام آقای "آج" بوده است. او با سواد کم خود به کمک چهار نفر از مدیران ارشد کارخانه که ایرانی بوده اند، کارخانه را اداره می کرده است. هر روز مأمور خرید کارخانه را احضار می کرده و ضمن بررسی اقلیمی که قرار بوده خرید کند، به او تأکید می کرده است که: "اول در بازار تهران بگرد تا کالای آلمانی پیدا کنی، اگر احیاناً پیدا نشد به من تلفن بزن تا بگویم چه کار کنی." تجربه دیگر مربوط می شود به سال ۱۳۵۶ که من در لندن بودم و همسایه ای آلمانی داشتم. او هفته ای یک بار به "سوپر مارکت آلمانی لندن" مراجعه می کرد و نیازهای خود مانند نان، گوشت، کالباس، دستمال کاغذی و... آلمانی را می خرید تا در لندن مصرف کند. آن استوار بازنشسته ارتش آلمان و این کارمند آلمانی مقیم لندن احساس مشترکی داشتند: "کالای آلمانی مصرف می کنیم." برگردیم به قرن هجدهم که آلمان می توانست تحت تأثیر کالاهای انگلیسی از رشد اقتصادی باز بماند. اقتصاددان معروف آلمانی "فردریک لیست" (Fredrich List) کتابی نوشت با عنوان "نظام ملی اقتصاد سیاسی". این کتاب و مقالاتی که او نوشت باعث شد که ورود کالاهای انگلیسی به آلمان ممنوع اعلام شود و نتیجه آن شد که امروز آلمان پیشرفته ترین اقتصاد اروپا را دارد. افکار "لیست" را آمریکایی ها و بعدها ژاپنی ها و چینی ها اجرا کردند و برای یک دوره - هر کدام متفاوت - برای ایجاد یک "هویت ملی" و "اقتصاد ملی" کوشیدند و هر چهار کشور در این زمینه موفق شدند. در ایران از صدر مشروطه تا کنون دو طرز فکر در طیف هایی با هم درگیر بوده اند؛ "انحلال در غرب" و "یا ستیز با غرب". منظور سحابی چیزی غیر از این دو است. "بازسازی وجدان ملی" یک شعار شوونیستی و ناسیونالیستی تعصب آمیز نیست. از این بر نمی خیزد که "هنر نزد ایرانیان است و بس" بلکه از این برمی خیزد که اول بگو تو کیستی؟ آیا می توانی یک وجدان مشترک بین تمامی اقوام ایرانی و پیروان ادیان مختلف بیایی یا خیر؟ آیا می توانی همچون گاندی بزرگ برای خلق یک "وجدان ملی" حتی بالاتنه ات را هم لخت کنی و پارچه های انگلیسی را آتش بزنی و نخریسی کنی و با شیر بز ارتزاق کنی و در کشور متکثر مذهبی و قومی و نژادی هند، وجدان ملی ایجاد کنی؟ برتری جویی ها را رد و برابری طلبی را تبلیغ کنی و کشور عقب مانده و فقیر هند را به هفتمین کشور

اقتصاددان معروف آلمانی

"فردریک لیست"

(Fredrich List)

کتابی نوشت با عنوان "نظام ملی

اقتصاد سیاسی". این کتاب و

مقالاتی که او نوشت باعث شد که

ورود کالاهای انگلیسی به آلمان

ممنوع اعلام شود و نتیجه آن شد

که امروز آلمان پیشرفته ترین

اقتصاد اروپا را دارد. افکار

"لیست" را آمریکایی ها و بعدها

ژاپنی ها و چینی ها اجرا کردند



صنعتی دنیا تبدیل کنی و روند فقر و فساد و بی سوادى را معکوس کنی و از رشد آن بکاهی؟

آیا می توانی، چای ایرانی مصرف کنی - صرف نظر از مافیای چای قاچاق - و از یک صنعت ملی یکصدساله که توسط یک شازده قجرى بنیان گذارده شده است و سیصد هزار نان خور دارد، حمایت کنی و از نابودى آن جلوگیری نمایی؟ آیا می توانی برای حمایت از کارگران ایرانی و کاهش فقر، بیکارى و فساد ناشى از آن، کالاهاى ایرانی را بخری؟ آیا می توانی با کالاهاى خارجى "پز" ندهی و فخر نفروشی؟ آیا می توانی برای ایجاد اشتغال بیشتر مردم ایران کالای خارجى نخری؟ یک روز هویدا می گفت: "پول داریم سیب زمینی و پیاز را هم وارد می کنیم." امروز هم کسانی به بهانه "جهانی شدن اقتصاد" می گویند که "مرزها بی معنی شده اند." شاه بیت طرح تحقیقاتی "توسعه صنعتی ایران" که ۴۰۰ میلیون تومان هزینه داشته است، ادغام در نظام جهانی اقتصاد است.

بسالی ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار واردات کالای قاچاق، جز تخریب اقتصاد ملی و اشتغال و توسعه صنعتی و... (و البته پول دار شدن مافیای راست و حشى) آیا چیز دیگری هم عاید ما کرده است؟ فردریک لیست شعار "ورود کالای خام و صدور کالای مصرفی" را در آلمان داد؛ نتیجه آن در سال ۱۹۱۴ این بود که آلمان اقتصاد برتر اروپا را داشت. آیا شعار ما که "صادرات کالای خام و واردات کالای مصرفی" است، حکایت از این نمی کند که "وجدان ملی" به شدت آسیب دیده است؟ مهندس سبحانی در حسینیه ارشاد گفت که "ایران" می تواند نقطه وحدت مردم این سرزمین باشد. در شرایط

کنونی واقعیت ها این هستند:

- فعال اقتصادی ماکوشش می کند تا مواد ارزان صادر کرده و مواد

گران وارد کند.

- جوان تحصیل کرده ماکوشش می کند که به قصد تحصیل یا

اقامت در خارج، از ایران برود.

- مدیران ماسعی می کنند که ما را در اقتصاد جهانی مستحیل سازند.

- بخشی از فعالان سیاسی ما انتظار دارند که امریکا دموکراسی بیاورد.

- اکثریت فعالان حوزه اقتصادی، مدیریتی و... می کوشند که

جیب خود را پر کنند و موقعیت خود را حفظ کنند و کسانی هم که

مواضع ضد غربی دارند، همزمان مواضع ضد دگرانديشان را هم

دارند، آیا این واقعیت های انکارناپذیر جز این است که "وجدان

ملی" فراموش شده است و احتیاج به بازسازی دارد؟ مردم آلمان و

ژاپن پس از شکست جنگ دوم جهانی به کمک "وجدان ملی"

کشورهای خود را ساختند، ولی ما در یکصدسال گذشته و حتی در

بعد از انقلاب به دلیل عدم وجود این وجدان، نتوانستیم.

در عرصه سیاسی به شدت سکتاریست هستیم. به شغل و

پست های حکومتی با دید ملی نگاه نمی کنیم، با دید گروهی نگاه

می کنیم. هر "تورئیسى"، روسای پیشین را تخطئه می کند و هر مدیر

جدیدی اولین اقدام خود را نفی، حذف و محو اقدامات مدیران پیشین

می داند؛ این یعنی روحیه قبیله ای و طایفه ای. روشنفکری پرمدها که

هر روز ستاره جراید است به مصدق ایراد می گیرد که او گفته است:

"مصلح ملی بر منافع شخصی ارجح است" و او این حرف را دلیل

غیردموکراتیک بودن مصدق می داند! حرف مهندس سبحانی را

این طوری می فهمم که تا اولویت به مصالح ملی و منافع ملی ندهیم و منافع گروهی و فردی را در مراتب بعدی قرار ندهیم، کار به سامان نمی رسد و این موقعی اتفاق می افتد که تمامی افراد ایرانی احساس مشترکی نسبت به منافع ملی پیدا کنند و آن مستلزم این است که امتیازات گروهی، حزبی، مذهبی، قومی، جنسیتی و... از بین بروند. در سال ۱۳۵۹ که بنزین کوپنی شد، داستانی شایع شد که مفهوم این وجدان ملی را خوب نشان می دهد. داستان از این قرار بود که یک راننده تاکسی کوپن بنزین خود را بدون مصرف بنزین و جابه جایی مسافر در بازار سیاه می فروشد و با جیب پر پول به خانه

برمی گردد. همسر او با اطلاع از این واقعه، آن پول را خون شهدا تعبیر می کند و تقاضای طلاق می کند. اما امروز اگر کسی عرضه تقلب، دزدی و پولدار شدن نداشته باشد، تحقیر می شود. در این داستان ساده به راحتی می توان لطمه وارده به "وجدان ملی" را دید. مهندس سحابی در آن ویژه نامه، سرچشمه عقب ماندگی جامعه ایران را در دو مولفه خلاصه می کند: الف - نگاه به خارج ب - جدایی "فرد" از "جمع"

در شرایط کنونی که جهانی سازی و جهانی شدن مطرح است، این دو مولفه با چه مکانیزمی توجیه می شود؟

ابتدا باید مفهوم "جهانی شدن" را از "جهانی سازی" تفکیک کنیم. جهانی شدن با وجدان ملی همخوانی دارد. جهانی شدن یعنی این که امکانات فرهنگی، اقتصادی، انسانی... خود را جهانی کنیم، هم به جهان بشناسانیم و هم از جهان منتفع شویم. با تکیه به وجدان ملی سعی کنیم در چارچوب منافع ملی و مصالح ملی وارد جهان شویم. آن چنان که آلمان، ژاپن و در سال های اخیر چین ها این کار را کرده اند. اما در جهانی سازی، اول باید وجدان ملی را نابود کرد. در جهانی سازی، یک اراده قوی قدرتمند و پرزور، می خواهد جهان را به میل خود و در چارچوب برنامه های تدوین شده خود، شکل دهد. در این چارچوب، وجدان ملی و مصالح ملی مزاحم هستند، آنها را باید از بین برد. انقلاب رسانه ای هم به این دو کمک می کند. در تئوری گفت و گوی تمدن ها به جهانی شدن خودمان کمک می کردیم،

ولی در تئوری جنگ تمدن ها به جهانی سازی کمک می کنیم. در سی سال گذشته، هند و چین خود را جهانی کرده اند و ابرقدرت ها و امپراتوری آمریکا ناچار شده اند آنها را به رسمیت بشناسند. ولی مصر، اندونزی و عراق جهانی سازی را پذیرفته اند و امروز محلی از اعراب در محاسبات استراتژیک کلی جهان ندارند. در دو کشور اول، ابتدا "وجدان ملی" شکل گرفتند و آن گاه جهانی شدن آنها تحقق پیدا کرد، ولی در کشورهای گروه دوم "وجدان ملی" غایب بود، چون دیکتاتور حاکم نماینده وجدان ملی نبوده و نماینده اقلیتی از اقلتار جامعه بوده است.

در پاسخ به این پرسش باید تصریح کنم که "نگاه به خارج" و جدایی "فرد" از "جمع" آفت "بازسازی وجدان ملی" است. برای برون رفت از این گرفتاری نخست حاکمان باید دید ملی داشته باشند و نه دید گروهی و دوم، دید ملی، منافع ملی و مصالح ملی باید تبیین و تعریف و تبلیغ شوند. مردم تعبیرات غیر واقعی را نمی پذیرند. نمی توان مسئله هسته ای را با ملی شدن نفت مقایسه کرد، ولی می توان حفظ و توسعه استقلال اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را تبلیغ کرد. پیش از هر چیز باید عواملی که به "وجدان ملی" در ۲۷ سال گذشته لطمه زده اند را شناسایی کرد. درگیری های کردستان، وقایع ۳۰ خرداد ۶۰، جنگ تحمیلی، رشد مافیای اقتصادی، تعمیق اختلاف طبقاتی و... عواملی هستند که به "وجدان ملی" صدمات جدی وارد کرده اند.

چرا مدیریت و احساس مسئولیت ملی در ۲۵ سال گذشته آن طور که شاید و باید رشد نکرده است؟ "مدیریت" و "احساس مسئولیت ملی" در جامعه ای رشد می کند که طبق تجربه بشری دو ویژگی داشته باشد:

- ۱- حسابرسی و کنترل دائمی مدیران توسط عرصه عمومی، یعنی رسانه ها.
- ۲- تنبیه و تشویق مدیران طبق قوانین مصوب.

چنین چیزی در ایران اتفاق نیفتاده است. حدود ۲ تا ۳ هزار مدیر را می توانید شناسایی کنید که تا انتخابات اخیر ثابت بوده اند و فقط جابه جا شده اند. عرصه عمومی، مجوز و امنیت برای افشای تخلفات مدیران را نداشته اند. مدیران



در تئوری گفت و گوی تمدن ها به جهانی شدن خودمان کمک می کردیم، ولی در تئوری جنگ تمدن ها به جهانی سازی کمک می کنیم

پیش از هر چیز باید عواملی که به "وجدان ملی" در ۲۷ سال گذشته لطمه زده اند را شناسایی کرد. درگیری های کردستان، وقایع ۳۰ خرداد ۶۰، جنگ تحمیلی، رشد مافیای اقتصادی، تعمیق اختلاف طبقاتی و... عواملی هستند که به "وجدان ملی" صدمات جدی وارد کرده اند



دولتی همیشه خود را قوی و لای تغییر می دیده اند. هیچ وقت امکان ارزیابی علمی و به دور از منافع گروهی و حزبی پیش نیامده است. هر نقدی به مدیران، تشویش اذهان عمومی، تضعیف نظام و توهین به مقامات ارزیابی می شود و مدیران از حساب پس دادن مصون بوده اند. در اردیبهشت ۱۳۸۰ که قرار شد به "فساد و تبعیض" رسیدگی شود، پس از بررسی یک پرونده، دیگر هیچ وقت معلوم نشد که "پدیده آقازاده ها" دقیقاً چیست؟ یا چه کسی مسبب اصلی پدیده های "فقر، فساد و تبعیض" هستند؟ اگر گاهی هم فساد مالی - اداری مطرح شد، مسببان آن معلوم نشدند. گهگاهی بعضی از مطبوعات مانند "کیهان" و "صبح" که جرأت افشاگری هایی را یافتند، بی نتیجه و بدون تشکیل دادگاهی علنی و رسمی، فراموش شدند. از همان سال های اولیه یک چیز در جمهوری اسلامی، نانوشته تثبیت شد و آن این که "نقد باعث تضعیف نظام می شود". حتی وقتی یک وزیر روحانی از کار برکنار شد، هیچ کس نفهمید که علت چیست؟ این یک سنت شد و تا سال ۱۳۸۰ هم ادامه داشت. در سال ۱۳۸۰ که وضع بسیار شکننده شده بود و مسئولان تصمیم گرفتند با فقر، فساد و تبعیض مبارزه کنند، آثار عملی آن به همین دلیل ظاهر نگردید و گهگاهی هم که افشاگری هایی می شد، در چارچوب منافع گروهی، حزبی و رقابت های جناحی، گم می شد.

کالبدشکافی "رشد مدیریت ها"، "مفسدان اقتصادی و مالی"، "رانت خواری و رانت خواران"، رابطه قدرت و فساد" و ده ها موارد مربوط به "انکشاف مدیریت ها" در ایران انجام نشده است. اگر دلسوزان نظام هم در این رابطه چیزی گفته اند و یا کتابی نوشته اند آن قدر کلی و تئوریک و نظری است که چیزی را حل نمی کند. در سال های ۷۶ و ۷۷ که فضای مطبوعاتی آزادتر شده بود، شاخص های اقتصادی بهبود یافت و فساد مالی - اداری کاهش نسبی پیدا کرد، ولی پس از آن باز روند گذشته ادامه پیدا کرد. مدیران

در نظام های بسته مبارزه با فساد مدیران در بهترین حالت (مانند چین) با اعدام و مصادره انجام می شود و جامعه و عرصه عمومی رشد فرهنگی و اخلاقی پیدا نمی کند و در درازمدت ثمر بخش نخواهد بود. ولی در ایران حتی مصادره و اعدام هم به ندرت انجام می شود، فقط امر مبارزه با فساد پیش از آن که قضایی و اخلاقی باشد سیاسی است.

آیا نظریه "ساماندهی سرمایه داری ملی" که مورد نظر مهندس سبحانی است و در خرداد ۱۳۷۶ آن را در نامه ای به رئیس جمهور خاتمی پیشنهاد کرد، در شرایط کنونی مقدور می باشد؟

"ساماندهی سرمایه داری ملی" نه تنها ممکن است، که ضرورت عینی دارد. اگر کالاهای قاچاق و واردات عنان گسیخته، صنایع داخلی را نابود می کند، علاوه بر رشد بیکاری و گسترش فقر، فساد و اعتیاد باعث تضعیف و نابودی سرمایه داری ملی هم می شود. نقطه مشترک سرمایه داری ملی و کارگران، رشد تولید داخلی است. مقابله و مبارزه با واردات بی منطق و استفاده از مزیت های ملی با تشکیل یک جبهه متحد از کارآفرینان، فن آفرینان، کارگران صنعتی و کشاورزی است و در این جبهه سرمایه دار ملی در بخش صنعت و کشاورزی، اهمیت خاص خود را دارد.

تئوری فردریک لیست که حداقل چهار کشور آلمان، امریکا، ژاپن و چین توسعه خود را مدیون آن هستند، در چارچوب سرمایه داری ملی و یا عمومی آن کشورها محقق شده است.

منافع سرمایه‌داری جهانی با منافع سرمایه‌داری ملی در تضاد آشکار است. به دو طریق می‌توان این تضاد را حل کرد:

۱. ادغام سرمایه‌داری ملی در سرمایه‌داری جهانی، که در این روند بخش محدودی از سرمایه‌داری ملی در این ادغام شرکت خواهند کرد و بقیه از بین خواهند رفت یا تضعیف خواهند شد، آنچه در سال‌های ۱۳۴۲ به بعد در ایران اتفاق افتاد و تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت و باعث رشد و توسعه بورژوازی کمپرادور شد. در این ادغام لزوماً منافع ملی و مصالح بورژوازی جهانی بر منافع ملی و مصالح ملی ایران اولویت خواهد داشت.

۲. بازسازی هویت ملی، تعریف مصالح ملی و منافع ملی، تشکیل یک جبهه متحد برای جهانی شدن به کمک سرمایه‌داری ملی مقدور و ممکن می‌باشد. در این جبهه کارآفرینان (سرمایه‌داری ملی)، فن‌آفرین‌ها (محققان دانشگاهی)، کارگران صنعتی و کشاورزی و تولیدکنندگان (فکر و کالا) می‌توانند وابستگی را از بین ببرند.

گزینه نخست یعنی ادغام در نظام جهانی، نه در ایران و نه در دیگر نقاط جهان جواب نداده است و این همان چیزی است که از آن به "جهانی‌سازی" تعبیر می‌کنیم. در حالی که گزینه دوم در قرون ۱۸ و ۱۹ در آلمان و آمریکا و در قرن بیستم در چین و هند جواب داده است. انقلاب سال ۱۳۵۷ مگر خود مبین شکست ادغام در سرمایه‌داری جهانی نیست؟

● مهندس سبحانی در شرایط سال‌های ۷۸.۷۹ که لایحه سرمایه‌گذاری خارجی مطرح و تصویب شد با آن مخالف بود و این در حالی است که همه کشورهای دنیا از جمله چین، از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال می‌کنند. ممکن است دلایل آن را توضیح دهید؟

برای توسعه یک مملکت تمرکز چهار عامل ضرورت دارد:

۱. مدیریت ۲. اطلاعات ۳. نیروی انسانی ۴. سرمایه فیزیکی در پرسیش‌های پیشین گفتیم که مدیریت در ایران مشکل اصلی است. کلید توسعه و مهم‌ترین عامل از عوامل چهارگانه یادشده، عامل مدیریت است.

ایران، همچون چین و هند، به مرحله تکامل مدیریت خود نرسیده است که بتواند در چارچوب منافع ملی و مصالح ملی سرمایه‌داری را جذب کند. برای نمونه در ۲۵ سال گذشته جذب سرمایه خارجی در چین، حدود درآمد ایران از فروش نفت خام بوده است که وارد کشور شده است. در این دوره چین حدود ۲۵۰

میلیون شغل ایجاد کرده است و ایران فقط ۶/۵ میلیون شغل. هر ساله رشد اقتصادی چین دورقمی بوده است (به جز دو سه سال بحرانی شرق آسیا که ۸ درصد بوده است). در حالی که ایران رشد منفی داشته است. همچنین، چین صادرات خود را ۸۰ برابر کرده است.

ایران در بخش نفت، گاز، پتروشیمی و فلزات توانسته است تا حدودی سرمایه‌داری را در چارچوب بیع متقابل (Buy Back) و فاینانس (Finance) جذب کند. به نظر من، که در دو مقاله مفصل در مورد پتروشیمی و نفت آن را بیان کرده‌ام، در حوزه‌هایی که ایران توانسته است سرمایه، آن هم با بهره بسیار بالا، جذب کند منافع غربی‌ها بیشتر مورد توجه بوده است تا منافع ملی، ولی برعکس در چین، چینی‌ها بوده‌اند که برای غربی‌ها تعیین می‌کرده‌اند که در چه صنعتی سرمایه‌گذاری کنند و چه تکنولوژی‌ای را وارد چین کنند. در حالی که در مورد ما چنین نبوده است و نیاز غرب به نفت خام، گاز، مواد اولیه پتروشیمی و فلزات آهن، مس، آلومینیوم، روی و سرب، هدایت‌کننده ما به این سرمایه‌گذاری بوده است.

چین طی یک دوره ۲۸ ساله (از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۷) در ب‌های بسته و رشد نسبی، توانایی‌های داخلی را طبق نظریه فردریک لیست طی کرده است و بعد از آن بعد از ۱۹۷۷ با یک مدیریت قوی

و برنامه‌ریزی حساب‌شده و نیروی انسانی تربیت‌شده، اقدام به جذب سرمایه خارجی کرده است. در حالی که ما چنین توانایی‌هایی را کسب نکرده‌ایم و نتوانسته‌ایم خود را آماده برای جذب سرمایه خارجی در چارچوب منافع ملی کنیم. چین هر سال حدود ۳۵۰۰ نفر از مدیران خود را - حتی معاون و حزب کمونیست را - به دلیل فساد مالی با داری اعدام می‌کند (چون ذات رابطه خارجی و معاملات ارزی دارای فساد می‌باشد) و توانسته است گستردگی فساد مالی - اداری را کنترل کند، ولی ما نتوانسته‌ایم با این پدیده‌ایدمی در ایران مبارزه کنیم و جلوی گسترش آن را بگیریم. چین در حزب کمونیست که ۸۵ سال سابقه کار دارد حدود ۵ میلیون کادر همه‌جانبه

حزبی دارد و این اعضای حزب، همراه با ۲۰۰ هزار دانشمند تراز اول جهانی در خدمت امر توسعه چین هستند. در ایران، نه آن کادرها وجود دارند و نه آن دانشمندی مقید به امر توسعه و جهت‌گیری شده در راستای بازار جهانی. جالب است بدانید که چین یک تکنولوژی را فقط یک بار خریده است و ما تکنولوژی تولید در بخش پتروشیمی را گاهی ۵.۶ بار خریداری کرده‌ایم. در بوروکراسی و تکنوکراسی فاسد، امر توسعه ناممکن است

عرصه عمومی، مجوز و امنیت برای افشای تخلفات مدیران را نداشته است. مدیران همیشه خود را قوی و لاینفک می‌دیده‌اند. هیچ‌وقت امکان ارزیابی علمی و به دور از منافع گروهی و حزبی پیش نیامده است. هر نقدی به مدیران، تشویش اذهان عمومی، تضعیف نظام و توهین به مقامات ارزیابی می‌شود و مدیران از حساب پس دادن مصون بوده‌اند

"ساماندهی سرمایه‌داری ملی" نه تنها ممکن است، که ضرورت عینی دارد. اگر کالاهای قاچاق و واردات عنان گسیخته، صنایع داخلی را نابود می‌کند، علاوه بر رشد بیکاری و گسترش فقر، فساد و اعتیاد، باعث تضعیف و نابودی سرمایه‌داری ملی هم می‌شود

و با چندین برابر قیمت هر طرحی اجرامی شود که نمونه‌های آن را می‌توان نشان داد و من در مقاله پتروشیمی آن را نشان دادم.

توسعه در فرایند استقلال "که مهندس سحابی آن را از تجربه نهضت ملی و دکتر مصدق الهام گرفته و بیان می‌کند، چگونه در این شرایط می‌تواند محقق شود؟

در ابتدا اجازه دهید دینامیسم مصدق را بیان کنم. مصدق را در چهار محور می‌توان تعریف کرد:

۱. استقلال خواهی (ملی کردن نفت و قطع دخالت استعمار - موازنه منفی)

۲. دموکراتیک بودن (اصلاح قانون

انتخابات، آزادی احزاب و مطبوعات)

۳. اقتصاد بدون نفت (توسعه بخش

کشاورزی، صنایع و معادن)

۴. حمایت از اقشار محروم و کم درآمد

(کشاورزان، معلمان، کارمندان دین پایه،

قانون تأمین اجتماعی)

مصدق یک "سوسیال - دموکرات -

مستقل" یا به قول مهندس سحابی یک

"سوسیال - دموکرات بومی" است.

مصدق به درستی فهمیده بود که نباید به

توسعه برون زادل بست و به همین دلیل،

در آن مقطع که نفت ایران تحریم بود و

بخش عمده اقتصادی ایران، بخش

کشاورزی بود، تمرکز را روی بخش کشاورزی و در مرحله بعدی

صنایع و معادن گذاشت. آمار و ارقام مبادلات بازرگانی ایران در ۸۰

سال گذشته نشان می‌دهد که فقط در دوران مصدق، آن هم بدون

نفت، تراز بازرگانی ایران مثبت بوده است. شاخص‌های اقتصادی

در دوران مصدق همگی امیدوارکننده و بسیار جالب هستند و اگر

یک دوره ده ساله ادامه می‌داشتند، وضع، غیر از این بود. توطئه

استعمارگران هم در دوره مصدق و هم در دوره امیرکبیر، مربوط

می‌شود به توسعه درون زای اقتصادی که در دوران مصدق با وجود

نفت حرص و آزمندی استعمارگران بیشتر شده بود.

"توسعه در فرایند استقلال" به تعبیر شما، فرایند موفقی در ایران

بوده است که ما می‌توانیم به عنوان یک تجربه آن را در نظر بگیریم.

همین تجربه را در چین، ژاپن، هند و پیشتر در آلمان، آمریکا و

فرانسه در قرون ۱۸ و ۱۹ می‌توان دید. شکست پروژه مصدق به دلیل

فراهم نبودن شرایط بود در حالی که در اول انقلاب شرایط در ایران

به لحاظ نیروی مادی و معنوی فراهم بود و الان هم بالقوه موجود

است. تجربه دوران جنگ، سازندگی و اصلاحات و جمع‌بندی از

موفقیت‌ها و شکست‌های این سه دوران نشان می‌دهد که طرح

مصدق، راه نجات ایران است؛ "سوسیال دموکراسی مستقل و بومی"

تجربه انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان داد که "عدالت

اجتماعی" و "عدالت اقتصادی" در ایران ریشه تاریخی دارد.

صرف نظر از امر عدالت در تفکر شیعی و اسلامی تجربه نهضت

سوسیال دموکراسی اروپا هم نشان می‌دهد که در یک کشور

استعمارزده، مانند ایران، توسعه و فرایند آن باید بومی و مستقل از

منافع استعمارگران قدیمی و جهانی سازان اخیر تدوین شود.

الگوی توسعه برون زای اقتصادی، هم در دوران محمدرضا شاه،

بویژه پس از ۱۳۴۲ و هم در دوران سازندگی و دوران اصلاحات،

شکست خورده است و باید الگوی دیگری جست و جو کرد. این

الگو، هم باید در خود ایران تجربه موفقی داشته باشد، که در دوران

مصدق داشته است، هم تجربه جهانی باید آن را تأیید کند، که

تجربه آلمان و آمریکا در قرون ۱۸ و ۱۹ و ژاپن، چین و هند در قرن

بیستم، آن را تأیید می‌کند.

من، عمیقاً معتقدم که تجربه

مصدق را باید با شرایط روز تطبیق داد

و آن را روزآمد کرد و بدون تردید موفق

خواهد شد.

مهندس سحابی می‌گوید

بخش کشاورزی از ظرفیت اشتغال‌زایی

لازم برخوردار نیست، نظر شما چیست؟

من در این مورد با مهندس سحابی

موافق نیستم. اجازه دهید با آمار و ارقام

سخن بگویم. حدود ۲۵ درصد تولید

ناخالص ملی و ۲۵ درصد اشتغال در

بخش کشاورزی است. در حالی که

اختصاص منابع به این بخش فقط

حدود ۵ درصد بوده است! آمارهای دیگر نشان می‌دهد که ۵۱ میلیون

هکتار از زمین ایران قابل کشت است که هم‌اکنون حدود ۱۵ میلیون

هکتار به طریق آبی و دیمی کشت می‌شود. آب قابل کنترل ۱۳۰

میلیارد متر مکعب است که حدود ۸۰ میلیارد متر مکعب آن با راندمان

آبیاری حدود ۳۰ درصد (بعضی بسیار کمتر از این هم گفته‌اند) در

کشاورزی مصرف می‌شود. دره، یک کشاورزی پیشرفته راندمان

آبیاری را می‌توان تا ۹۵٪ افزایش داد و با استفاده علمی از کود،

سموم و نیروی الکتریسیته می‌توان هم ۵۱ میلیون هکتار را زیر کشت

برد و هم راندمان بهره‌وری از زمین را افزایش داد. شما اگر بهره‌وری

متوسط در کشاورزی ایران را با بهره‌وری کشاورز نمونه در هر سال

مقایسه کنید، ملاحظه خواهید کرد که اختلاف گاهی چندین برابر

است. فقط ۱٪ کشاورزان ما تحصیلات عالی دارند و بخش اعظم

کشاورزان، بی سواد و یا خیلی کم سواد هستند. سالی حدود ۵ میلیارد

دلار کالای کشاورزی وارد می‌کنیم. همه اینها در حالی است که

مزیت‌های انحصاری در جهان داریم؛ زعفران (که ارزش اضافی

آن را کشور اسپانیا می‌برد، به دلیل بسته‌بندی بهداشتی)، زرشک

وانار (که هنوز توانسته‌ایم آنها را به صورت یک محصول بهداشتی

و مورد قبول بازار جهانی - مانند شربت، آب میوه، مربا... عرضه

کنیم)، لیمو شیرین و سیر ایران در جهان نمونه است. از همه اینها

گذشته، ایران به دلیل داشتن ۱۲ اقلیم از ۱۵ اقلیم شناخته شده در

ایران، توانسته است ۲۱۰۰ گونه گیاه دارویی به شکل وحشی را در

خود پرورش دهد و این نعمت منحصر به فردی است. بد نیست



بدانید که دنیا به سمت مصرف داروهای گیاهی پیش می‌رود. در آلمان که پیش‌تاز سنتز داروهای شیمیایی است، امروزه ۶۰ درصد داروهای مصرفی را داروهای گیاهی تشکیل می‌دهد و این آمار در چین حدود ۸۰ درصد است. ما الان عمدتاً (در بخش محدودی) علف گیاهان دارویی را صادر می‌کنیم که اگر ماده موثر آنها را استخراج و صادر کنیم، تفاوت عجیبی پیش خواهد آمد. از این گذشته صنایع وابسته به کشاورزی و زندگی روستایی و صنایع حامی کشاورزی مدرن جای توسعه و کار فراوان دارند. ما عمده محصولات کشاورزی خود را مانند قرون گذشته به بازار می‌آوریم که ۴۰ درصد آن ضایعات می‌شود. صنایع بسته‌بندی، تبدیلی، آماده‌سازی غذایی و... زمینه‌هایی هستند که بخش کشاورزی را می‌تواند بسیار گسترش دهند و اشتغال زیادی ایجاد کنند. برای نمونه اگر محصول پنبه و پشم ایران را با الیاف مصنوعی حاصل از منابع نفتی تلفیق کنیم، انقلابی در نساجی منطقه ایجاد خواهیم کرد. از همه اینها گذشته، آیا هیچ وقت از خود پرسیده‌ایم که چرا کشورهای انگلوساکسون (انگلیس، آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند) کشاورزی پیشرفته و مدرنی دارند؟ و آیا پرسیده‌ایم که چرا استعمار انگلیس و روسیه در قرن ۱۹ نگذاشتند که کشاورزی ایران رشد کند؟ انگلیس با ایجاد سرزمین سوخته در سیستان و خوزستان و روسیه با غارت منابع کشاورزان و کشاورزی در شمال و شمال شرق ایران. از اینها گذشته، تجربه ایجاد ابرشهرهای حاشیه‌نشین دار، مانند تهران و تبریز و تفکیک دهقانان از زمین و تبدیل آنها به

مصرف‌کننده‌های شهری، چه سودی برای ما داشته است که بخواهیم همچنان و صرفاً در چارچوب توسعه صنعتی به آن ادامه دهیم. بد نیست بدانید که هنوز ۷۰٪ جمعیت هند و چین در روستاها زندگی می‌کنند. در چین صنایع کوچک وابسته به کشاورزی و برای کشاورزی دستاوردهای مهمی داشته‌اند که برای ما می‌تواند بسیار مفید باشند.

چرا پس از خرداد ۱۳۷۶ و حتی پس از بهار ۸۳ آن‌چنان که لازم بود در مورد این مباحث، که ضرورت آن احساس می‌شد، بحث نشد؟

متأسفانه پس از بهار ۷۶ اولویت آقای خاتمی و دوستانشان، توسعه سیاسی صرف تعریف شده. توسعه اقتصادی در این دوران در چارچوب طرح‌های دولت‌سازندگی ادامه یافت. آقای خاتمی، شخصاً یک فرد فرهنگی - سیاسی است و در این بخش، که مطلع و صاحب‌نظر بودند، موفقیت‌هایی به دست آمد ولی در بخش اقتصاد و توسعه در محاصره اقتصاددان‌های دوران سازندگی مقید شدند و

عملاً تسلیم. از این گذشته در کشورهای عقب‌مانده، مانند کشور ما، در زمینه‌های اقتصادی افرادی شجاع باید حضور داشته باشند که خطرپذیر باشند. امیرکبیر و مصدق در دوران خود، این شجاعت را داشتند. در آلمان، همان‌طور که گفته شد بیسمارک تحت تأثیر فردریک لیست و در چین، دنگ بتاوپوئینگ، این خطر را کردند و ثمرات آن را دیدند. آقای خاتمی این خطر را نپذیرفتند و الان هم کسی جرأت خطر کردن جدی ندارد. برای نمونه، مسئله بهره بانکی و سوسید سوخت و افزایش ارزش پول ملی از این موارد هستند که خطر کردن در سال ۱۳۶۸ راحت‌تر و ساده‌تر از ۷۶ و در ۷۶ راحت‌تر و ساده‌تر از ۸۴ بود. خطرپذیری آقای کروبی در دوران انتخابات، صرف‌نظر از درستی و نادرستی آن، نمونه‌ای بود که دیدیم چه موجهی درست کرد.

از اینها گذشته، تبلیغ وسیع برنامه تعدیل جهانی و نگاه به برون و شکل‌گیری مدیریت دولتی در این راستا، آن‌چنان فضای مطبوعاتی و روشنفکری را تحت تأثیر قرار داده است که گویا کسی جرأت نمی‌کند خلاف آن را بگوید. به جز نشریه چشم‌انداز ایران، حتی نشریات دیگر در بعد از فروردین ۸۳ از این "تر" سخنی نگفتند و کوششی نکردند که آن را به یک گفت‌وگوی کارشناسی تبدیل کنند. حتی من شنیدم که نمایندگان مجلس ششم از آن استقبال کرده بودند ولی واکنشی از خود نشان ندادند و روی آن کار نشد. اخیراً هم که با طرح شعارهای پوپولیستی و عمدتاً بدون کارشناسی، فضای تعامل به شدت ضربه خورده است. با این ابتکار چشم‌انداز ایران، امید می‌رود که آن را همچون مسئله ۳۰ خرداد ۶۰ به یک موضوع زنده تبدیل کند و به سراغ صاحب‌نظران موافق و مخالف برود تا اظهار نظر کنند و این طرح به اصطلاح شلاق بخورد و پخته شود.

اشکال دیگر، سیاسی بودن بیش از حد فضای روشنفکری است. روشنفکران مستقل، عمدتاً، درگیر مسائل حقوقی، سیاسی، فرهنگی و بینشی هستند و همان‌طور که گفتم کسر شأن خود می‌دانند که در رابطه با مسائلی چون توسعه و اقتصاد اظهار نظر کنند.

مکارم اخلاقی و عرفان توحیدی از دیرباز مورد توجه مهندس سبحانی بوده است. وی معتقد است که این شاخه ایرانی آریاها نسبت به شاخه "هند" و "اروپایی" ویژگی‌هایی داشته‌اند. آیا در شرایط کنونی هم این ویژگی‌ها وجود دارند؟ چه رابطه‌ای بین مبانی "راهبردی" و این ویژگی‌های اخلاقی و عرفانی وجود دارد؟

"عرفان توحیدی" که به نظر من اصطلاح خوبی است تا آن را از عرفان مصطلح و صوفی‌گری جدا کنیم، در ایران ریشه چند هزار ساله دارد. می‌دانید که عرفان قدمتش به قدمت ادیان می‌رسد و

در حوزه‌هایی که ایران توانسته است سرمایه، آن هم با بهره بسیار بالا، جذب کند منافع غربی‌ها بیشتر مورد توجه بوده است تا منافع ملی، ولی برعکس در چین، چینی‌ها بوده‌اند که برای غربی‌ها تعیین می‌کرده‌اند که در چه صنعتی سرمایه‌گذاری کنند و چه تکنولوژی‌ای را وارد چین کنند. در حالی که در مورد ما چنین نبوده است و نیاز غرب به نفت خام، گاز، مواد اولیه پتروشیمی و فلزات آهن، مس، آلومینیوم، روی و سرب، هدایت‌کننده ما به این سرمایه‌گذاری بوده است

اصولاً عرفان ریشه مذهبی دارد و با مذهب عجین است. ایران هم مرز با غرب (یونان) و شرق (هندوچین) و عربستان (اسلام) بوده و با پذیرش اسلام، تحت تأثیر عرفان هر سه منطقه بوده است و بعدها به دلیل گسترش و تعمیق عرفان اسلامی، در ایران هم عرفای بزرگی ظهور کردند که شیخ ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی، مولانا جلال الدین و شمس تبریزی نمونه‌های آن هستند. آنچه در اینجا مورد نظر است، عرفان عملی است؛ یعنی رفتار شخصی و برخورد با دیگران. در عرفان نظری، خیلی چیزها می‌گویند ولی آنها را در رفتار خود پیاده نمی‌کنند. من می‌توانم از کسانی که اخلاق و عرفان درس می‌داده‌اند و می‌دهند مثال‌های زیادی بزنم که رفتار آنها در تناقض آشکار با گفته‌هایشان بوده است.

عرفان عملی، آن چیزی است که در عمل خود را نشان می‌دهد. عرفان‌گاندی در هند، نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی و مصدق در ایران، نمونه‌هایی هستند که از خود وسعت نظر و شرح صدر نشان دادند و در بند مسائل گروهی و طایفه‌ای و حزبی نشدند. گاندی مصالح ملی را بر منافع هندوها، ماندلا مصالح ملی را بر انتقام‌گیری از کارگزاران رژیم آپارتاید و مصدق مصالح و منافع ملی را بر توصیه‌های امریکا، حزب توده و فداییان اسلام ترجیح می‌دهند. گاندی می‌گوید که در زندان انگلیسی‌ها سعی کرده است که کینه آنها را از دل بیرون کند تا مبارزه‌ای منطقی با استعمار انگلیس را

پیش ببرد و ماندلا، جنایت‌های سفیدپوستان آپارتاید را از یاد نمی‌برد، ولی آنها را می‌بخشد و رئیس ستاد ارتش آپارتاید را همچنان در پست خود ابقا می‌کند و مصدق نه در دادگاه و نه در کتایش - خاطرات و تألمات - به هیچ‌کس بد نمی‌گوید و از هیچ‌کس گله‌ای را مطرح نمی‌کند و موقعی که امریکا پیغام می‌دهد که اگر فعالیت حزب توده ممنوع شود، مسئله نفت قابل حل خواهد بود. به یاد آنها می‌آورد که قانون اساسی دموکراسی یعنی آزادی و فعالیت برای همگان. مهندس سحابی شخصاً به این مکارم اخلاقی و عرفان توحیدی مسلح است و در انتخابات اخیر نمونه‌ای از این عرفان عملی را به نمایش گذاشت. دفاع از هاشمی رفسنجانی که در دوران ریاست جمهوری وی در سال ۱۳۶۹ زندان را تحمل کرده بود در سال ۱۳۶۹ - ترجیح منافع ملی بر مصالح شخصی است. مهندس سحابی با سیاست‌های اقتصادی و سیاسی و مدیریتی هاشمی مخالفت کرده بود و در سال ۱۳۶۹ به زندان افتاد، ولی آنها را در تشخیص منافع و مصالح ملی دخالت نداد. ۴۴۱ روز

در زندان انفرادی سال‌های ۷۹ و ۸۰ و تهمت براندازی و صدها توهین و ناسزا علیه ملی - مذهبی‌ها، در تشخیص او موثر واقع نمی‌شود و او به وظیفه ملی خود عمل می‌کند. نمونه عالی‌ترین عرفان عملی در رفتار امام علی است که امام حسن و امام حسین (ع) را برای دفاع از جان عثمان مأمور می‌کند. همه می‌دانند که سیاست‌های علی با عثمان چقدر متفاوت بوده است و بسیاری از بحران‌های بعدی در دوره حکومت علی، به دلیل رفتار عثمان بوده است، ولی مصالح ملک، ملت و اسلام، علی را از تشخیص درست منحرف نمی‌کند.

اکنون در شرایط ویژه‌ای قرار داریم که مسائل ایران را کسانی می‌توانند حل کنند که از حساسیت‌های فردی و گروهی عبور کرده و با نفسانیات خود مبارزه کرده باشند. در تاریخ اندیشه فلسفه سیاسی ایران و تاریخ عرفان ایرانی - اسلامی عناصر این "مکارم اخلاقی" و "عرفان توحیدی" وجود دارد و گهگاهی خود را در بعضی از مسئولان و حاکمان این مرز و بوم نشان داده است که در او چشم مصدق بود که ذکر آن رفت. در میان متفکران اخیر، شریعتی و طالقانی بیشتر از دیگران دارای این ویژگی بوده‌اند. تدوین تئوری "عرفان - عدالت - آزادی" توسط شریعتی هم حکایت از وجود این عناصر سه‌گانه در بطن سابقه تاریخی و تمدن ایرانی و اسلامی ماست. "سوسیال - دموکراسی بومی" یا "سوسیال دموکراسی اخلاقی" یا "سوسیال دموکراسی عرفانی" و یا به تعبیر دکتر سروش "تقسیم قدرت، ثروت و معرفت" هم شاید بیان دیگری از این

تئوری باشد که جامعه ما نیازمند کاربردی کردن آن است. شریعتی و طالقانی به عنوان دو متفکر مسلمان و مصدق به عنوان یک دولت‌مرد ملی - که در کارنامه‌اش ۲۸ ماه حکومت‌کردن را دارد - مبانی و ادبیات و تاریخچه رفتاری پرمایه‌ای برای ما به یادگار گذاشته‌اند که می‌تواند در شرایط کنونی بسیار کارساز باشد.

شاید باز هم ذکر نمونه‌ای از گاندی بتواند عمق عرفان عملی یک دولت‌مرد جهان‌سومی را نشان دهد. می‌دانید که گاندی به شدت مذهبی بود و روزانه آداب مذهبی خود را با وسواس انجام می‌داد و در قیلیمی که از مذاکرات او و محمدعلی جناح تهیه کرده‌اند، این امر - ادای عبادات مذهبی - به خوبی روشن است که تقید گاندی از محمدعلی جناح بیشتر می‌باشد، ولی به هنگام تدوین قانون اساسی هند، برای جلوگیری از اختلاف بین مذاهب (که در هند بسیار متعدد هستند)، قانون اساسی را سکولار اعلام می‌کنند؛ این یعنی عرفان عملی. فکر نمی‌کنم کسی منکر این شود که ایران به لحاظ شرایط داخلی و خارجی در

جالب است بدانید که چین یک تکنولوژی را فقط یک بار خریده است و ما تکنولوژی تولید در بخش پتروشیمی را گاهی ۵ بار خریداری کرده‌ایم

عرفان‌گاندی در هند، نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی و مصدق در ایران، نمونه‌هایی هستند که از خود وسعت نظر و شرح صدر نشان دادند و در بند مسائل گروهی و طایفه‌ای و حزبی نشدند. گاندی مصالح ملی را بر منافع هندوها، ماندلا مصالح ملی را بر انتقام‌گیری از کارگزاران رژیم آپارتاید و مصدق مصالح و منافع ملی را بر توصیه‌های امریکا، حزب توده و فداییان اسلام ترجیح می‌دهند

حساس‌ترین موقعیت ۲۷ ساله خود به سر می‌برد و در این شرایط "وحدت ملی" و "یابا به تعبیر مهندس سبحانی" بازسازی وجدان ملی "از نان شب هم واجب‌تر است. آقای خاتمی می‌خواست دست به چنین کاری بزند و نشانه‌هایی هم از خود نشان داد، نگذاشتند و با ایشان هم خسته شد و آن را رها کرد. این که آیا در این شرایط چنین امکانی وجود دارد، من خیلی امیدوار نیستم، ولی ضرورت آن حتمی است.

در شرایط کنونی چگونه می‌توان دیدگاه‌های ایشان را درباره توسعه، راهبردی و کاربردی کرد؟

در وضعیت کنونی، آنچه در دستور کار حاکمان است با دیدگاه‌های مهندس فاصله زیادی دارد. فضای رسانه‌ای هم مهیا نیست که این الگو مطرح و نقد شود و توسعه یابد و احیاناً تکمیل گردد. نیروهای مستقل و اپوزیسیون قانونی هم خیلی حساسیت به این موضوع نشان نمی‌دهد. می‌ماند کاری که عده‌ای معدود، همچون چشم‌انداز ایران و دیگران، می‌توانند انجام دهند. برای شروع می‌توان چند کار انجام داد:

۱. طرح مرتب آن در نشریه‌هایی مثل چشم‌انداز ایران از طریق مصاحبه و نظرخواهی از متفکران علاقه‌مند به توسعه ایران، از مخالف و موافق و منتقد

۲. برگزاری سمینارهایی از نخبگان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه

۳. برگزاری کنفرانس‌هایی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و مذهبی

۴. ایجاد گروه‌های کاری از متخصصان رشته‌های مختلف

۵. برگزاری نشست‌هایی بین احزاب سیاسی و طرح بحث

مهندس سبحانی از تدوین "میشاق ملی" سخن رانده است. چگونه می‌توان میشاق ملی مورد ادهای ایشان را تدوین و نهادینه کرد؟

در دوران عجیبی به سر می‌بریم. هنوز بعد از ۲۷ سال عده‌ای می‌گویند که آیت‌الله خمینی به دموکراسی و جمهوریت اعتقاد نداشته و عده‌ای ثابت می‌کنند که داشته است. مادر شرایطی هستیم که آمریکا، دور تا دور کشور ما را محاصره نظامی کرده است و طرح‌هایی افشا شده‌اند که دخالت نظامی آمریکا را قریب‌الوقوع می‌دانند و آمریکا کشوری است که اولین اقدام نظامی خود را طی کودتای ۲۸ مرداد و بعد از جنگ جهانی دوم، در ایران آزموده است و بعداً در ۴۰ کشور مستقیم و غیرمستقیم دخالت کودتایی و نظامی کرده است. در همین سال‌های اخیر، کوزوو، یوگسلاوی، افغانستان و عراق مستقیماً توسط دخالت نظامی آمریکا حکومت‌هایشان سرنگون شده‌اند و به اصطلاح دموکراسی سرخ‌دار امریکایی در آنها "مستقر" شده است.

در چنین شرایطی جناح‌های هیئت حاکمه با هم بحث می‌کنند که امام خمینی به جمهوریت معتقد بود یا نبود! خروجی این بحث‌ها معلوم است؛ اگر طرفی که معتقد است ایشان به جمهوریت معتقد نبوده است، پیروز شود، ما باید تجربه طالبان را در ایران تکرار کنیم که عقلاً و حساً نه ممکن است و نه مقدور، فقط می‌تواند توان فیزیکی و روحی این کشور را تا نقطه صفر - همچون افغانستان - از بین ببرد. اگر گروهی که جمهوریت را جزو ارکان نظری آیت‌الله خمینی می‌داند پیروز شود، تازه آغاز کار است. همین تفسیر مضیق

اسفند ۸۳، فروردین ۱۳۸۵
ایران

از جمهوریت و دموکراسی، خیلی از نیروهای اپوزیسیون مصلحت‌نگر و مسالمت‌جو را حذف می‌کند و نمی‌گذارد که وارد مجلس شورای اسلامی و انتخابات شود و نمی‌تواند از سد شورای نگهبان به دلایل مختلف که در انتخابات مختلف دیده‌ایم بگذرد و عملاً دموکراسی و جمهوریت فقط برای "خودی‌ها" معنی می‌دهد، آن هم خودی‌هایی که مرتباً حلقه آن تنگ‌تر می‌شود و در انتخابات مجلس هفتم کسانی که ۲۶ سال در درون این نظام و برای حفظ نظام خون دل‌ها خورده‌اند و خون‌ها داده‌اند، حذف شدند. با این حال و در این شرایط پرتلاطم "اصول استراتژی ملی" مهندس سبحانی را من در چهار محور خلاصه می‌کنم:

۱. استقلال و تمامیت ارضی: که از طریق توسعه همه‌جانبه مملکت امکان‌پذیر است.

۲. آزادی و دموکراسی: که از طریق آزادی اندیشه و بیان، مشارکت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تمامی افراد جامعه مقدور می‌باشد.

۳. عدالت و اطمینان: که باز هم از طریق توسعه همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ممکن خواهد شد.

۴. عرفان عملی: که از طریق تقدم مصالح ملی بر منافع و مصالح گروهی، حزبی و شخصی مقدور خواهد شد.

ملاحظه بفرمایید که هر کدام از این چهار محور چقدر چالش برانگیز است و کار می‌برد. با این حال، از دست ما و شما جز طرح و تکرار و تبلیغ آنها کاری ساخته نیست. شاید برای فرهنگ‌سازی آنچه در سوال پیشین گفتم لازم باشد و احتمالاً مقدور.

